جلسه 1511

سه شنبه 21/09/96

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در جریان اصالة الصحة در موارد شک در قابلیت فاعل یا قابلیت مورد بود، که مشهور آن را پذیرفتند. ولکن برخی مثل علامه و محقق ثانی و مرحوم نائینی و مرحوم آقای خوئی اشکال کردند، فرمودند اگر شک بکنیم مثلا در بلوغ احد المتعاقدین، نمی توانیم اصالة الصحة جاری کنیم. دختری و پسری ازدواج کرده اند، نمی دانیم این دختر بالغه رشیده است و چون پدر ندارد نیاز به اذن پدر نیست تا عقدش با این پسر صحیح باشد، یا بالغه رشیده نست تا عقدش با این پسر نافذ نباشد. مرحوم آقای خوئی فرمودند: اینجا سیره بر اصالة الصحة محرز نیست، مرحوم نائینی هم فرمودند: اجماع که دلیل بر اصالة الصحة است در اینجا محرز نیست.

و وجهی که به عنوان شاهد برای فرمایش این بزرگان ذکر شد این بود که: اگر این دختر و پسر در دادگاه اختلاف پیدا کنند، دختر بگوید جناب قاضی من آنوقتی که عقد را با این پسر قبول کردم بالغه رشیده نبودم، پسر بگوید نخیر، او بالغه رشیده بود. عقلاء این پسر را ملزم به اثبات می دانند، می گویند تو باید ثابت کنی که این دختر به سن بلوغ و رشد رسیده بود، والا حکم به فساد این عقد می شود. و این کشف می کند از اینکه اصالة الصحة در اینجا جاری نیست. اگر اصالة الصحة جاری بود قول این دختر می شد مخالف اصالة الصحة و می شد مدعی، چون مدعی کسی است که قولش مخالف اصل است.

آقای خوئی فرموده است: اینکه مرحوم شیخ فرمود: اگر ما در قابلیت هر دو طرف شک کردیم نتوانیم اصالة الصحة جاری کنیم، اما لااقل در جائی که یک طرف محرز القابلیة است وفقط طرف دیگر مشکوک القابلیة است دیگر می توانیم اصالة الصحة جاری کنیم.

این هم درست نیست، برای اینکه در همین مثال نسبت به این پسر شک نداریم در قابلیت او، چون او هنگام ازدواج بالغ بود، اما صحت ایجاب او کافی نیست برای حکم به صحت عقد که مرکب است از ایجاب او و قبول آن دختر، فوقش می شود صحت تأهلیه. این ایجاب پسر (اگر پسر ایجاب بخواند) عقد را از حیث ایجاب صحیح می کند، اما اثبات نمی کند صخت فعلیه عقد را از حیث قبول این دختر. کما اینکه خود مرحوم شیخ بعدا می فرماید که اگر صحت تأهلیه محرز بود نمی شود با اصالة الصحة صحت فعلیه را احراز کرد.

ولذا مرحوم آقای خوئی فرموده اند: فرقی نمی کند چه ما شک بکنیم در قابلیت فاعل در دو طرف عقد یا در یکی از این دو طرف عقد، جای اصالة الصحة نیست.

ما در دوره قبل مطلبی گفتیم که بعد دیدیم آقای سیستانی در تقریرات بحثشان هست، آن مطلب این بود که می گفتیم نباید فرض تنازع را با فرض غیر تنازع خلط کنیم.

در فرض تنازع ما قبول داریم که قاضی این پسر را الزام می کند که بینه بیاورد که این دختر در هنگام ازدواج به حد بلوغ و رشد رسیده بود، والا قول این پسر مسموع نیست نزد قاضی. اما شخص ثالث در غیر باب تنازع که می بیند یک پسری با یک دختری ازدواج کرد، شک می کند که این ازدواج صحیح بود و این دختر به حد بلوغ و رشد رسیده بود یا نرسیده بود، آثار صحت را بار می کند و بعد از بلوغ این دختر نمی رود از او خواستگاری کند بلکه می گوید این قبلا ازدواج کرده است. ویا اگر این شخص ثالث پدر آن پسر است، اگر آن ازدواج صحیح باشد این دختر عروس او می شود و محرم او می شود، آثار صحت عقد را بار می کنند.

به دو بیان می گفتیم در باب تنازع ما قبول داریم که باید این پسر که مدعی است که دختر در هنگام عقد به سن بلوغ و رشد رسیده بود او باید اثبات کند مدعای خودش را:

بیان اول: این بود که می گفتیم مدعی کسی است که عند العقلاء ملزم باست به اثبات ولو قولش موافق اصل شرعی باشد. که دو مثال را دیروز عرض کردیم.

مثال اول: این بود که شخصی با دختری ازدواج می کند، بعد پدر آن دختر در دادگاه شکایت می کند که من اذن نداده بودم به این ازدواج. بلااشکال قول این پدر مسموع است و این مرد ملزم است به اثبات. با اینکه در سیره قطعیه عقلائیه افراد دیگر در غیر باب تنازع اگر شک بکنند که این ازدواج مقرون به اذن پدر دختر بود یا نبود آثار صحت عقد را بار می کنند.

مثال دوم: ازدواج با دختر خواهر یا برادر همسر اول بود، که اگر همسر اول که هنوز هم زن این مرد است در دادگاه بگوید من اذن ندادم به این شوهرم که با دختر خواهرم یا دختر برادرم ازدواج کند، ولی این مرد می گوید او اذن داد، قاضی می گوید اثبات کن که او اذن داد. در حالی که ما اگر ببینیم شخصی با دختر خواهر یا برادر همسرش ازدواج کرده واحتمال بدهیم اذن همسرش را تحصیل کرده آثار صحت عقد را بار می کنیم، نمی رویم از این دختر خواستگاری کنیم بگوئیم اصل عدم اذن خاله تو است پس آن عقد نافذ نیست من می خواهم با تو ازدواج کند.

مثال سوم: می گفتیم اگر عامل مضاربه با مالک اختلاف کنند، این عامل سرمایه را برد ارز خرید ضرر کرد، حباب ارز شکست و سرمایه این آقا از بین رفت. آمده اند پیش قاضی، مالک می گوید جناب قاضی، من به او گفتم اتجر بمالی و لاتشتر الدولار و الربح بینی و بینک، عامل می گوید جناب قاضی آن چیزی که ایشان به من گفت این بود که گفت اتجر بمالی، نشنیدم که او بگوید و لاتشتر الدولار، همچینن چیزی نگفت. یا مالک بگوید من گفتم اتجر بمالی ولاتتعامل مع زید، حالا این عامل رفته با زید معامله کرده و ضرر کرده، زید پولها را بلا کشیده و فرار کرده.

صاحب عروه فرموده و نوع محشین عروه هم پذیرفته اند که اینجا قاضی از این مالک مطالبه می کند مدرک که تو ثابت کن غیر از اتجر بمالی اضافه بر او گفتی و لاتشتر هذا الجنس یا و لاتتعامل مع زید.

اما مقتضای اصل چیست؟ مقتضای اصل، اصل عدم اذن مالک است در این اتجار خاص. استصحاب عدم ذکر قرینه زائده بخواهد اثبات کند اذن در اتجار به این مال خاص را، این اصل مثبت است. استصحاب کنیم که این مالک نگفت ولاتشتر الدولار تا اثبات کنیم پس اذن داد در اتجار به دلار این اصل مثبت است.

[سؤال وجواب: فرض این است که شک در وجود مخصص متصل داریم، استصحاب عدم مخصص متصل ثابت نمی کند اذن مالک را].

ولذا تنها کسی که ظاهرا حاشیه عروه اش می گوید که قول مالک مسموع است چون موافق است با استصحاب عدم اذن، آقای خوئی است. نوعا بقیه با صاحب عروه موافقت کرده اند که بله اینجا مالک مدعی است باید اثبات کند که بعد از اتجر بمالی گفت ولاتشتر الدولار یا و لاتتعامل مع زید.

[سؤال وجواب: امین است در مورد مضاربه، اگر ثابت بشود ولو به مقتضای استصحاب که او مأذون نبود در خریدن دلار، حب او مدعی اذن است، اگر بینه نداشت اذن ثابت نشد اصلا امین نبود در خرید دلار، ضرر کرد ضامن است].

ما می گفتیم انصاف این است که حق با صاحب عروه است، قبول داریم که استصحاب عهدم قرینه اثبات نمی کند اذن را در خرید دلار، ولکن عند العقلاء این مالک دارد ادعای امر زائدی می کند، ادعا می کند من مخصص متصل ذکر کرده ام، باید اثبات کند.

این یک بیان بود.

بیان دوم: این بود که می گفتیم لقائل أن یقول که اساسا اصالة الصحة مادامی جاری می شود که تنازع نباشد، اگر تنازع بود ولو نزد قاضی نبود همینجور نزد خود مان، دیدیم این زن و مرد اختلاف دارند، زن می گوید من هنگام عقد ازدواج به سن بلوغ و رشد نرسیده بودم مرد می گوید رسیده بودی، شد تنازع، و ما شک داریم در قابلیت این دختر در هنگام عقد ازدواج برای قبول عقد، دیگر سیره بر اصالة الصحة نداریم.

اما اگر انکار و تنازعی نبود در بین این دو طرف عقد، دیگران شک کردند که آیا اینها قابلیت داشتند برای عقد یا نه، اینجا اصالة الصحة جاری می شود.

و تشبیه می شود به همان مثال اذن پدر یا اذن همسر اول، که بعید است مرحوم آقای خوئی در جریان اصالة الصحة در شرائط عادی در آن مثال اشکال کند، چون قابلیت قابل که مشکل ندارد، دختر خواهر همسر قابل ازدواج است، فقط شرط صحت ازدواج اذن همسر اول است که خاله اوست، بعید است که آقای خوئی در اینجا اصالة الصحة جاری نکند. حالا ما دیدیم یک آقایی با یک دختر جوانی ازدواج کرد و گفت که ایشان دختر خواهر همسر اولم هست، او پیر شده با این ازدواج کردیم که کمک کند به خاله اش، خب ما احتمال می دهیم واقعا شرائط صحت را تحصیل کرده، بعید نیست که آقای خوئی ملتزم نشود به جریان اصالة الصحة. چون مورد قابل است فقط شرط صحت ازدواج تحصیل اذن همسر اول است. ارتکاز عرفی هم مساعد است با اینکه اصالة الصحة در اینجا جاری است.

اما اگر بروند دادگاه، همسر اول معترض شود که من اذن ندادم که ایشان با دختر خواهرم ازدواج کند، این مرد بگوید چرا اذن داد، قاضی می گوید باید اثبات کنی که این خانم اذن داد و شما ملزمی به اثبات.

در این مثال اخیر که گفتیم بعید نیست آقای خوئی هم اصالة الصحة جاری کند، چون شک در قابلیت فاعل یا قابلیت مورد که نداریم، احتمال می دهیم که شرط صحت ازدواج که اذن همسر اول است تحصیل شد یا نشد.

خود آقای خوئی در یک فرعی مشابه این را گفته است، گفته اگر مالکی گندم را فروخت به شما، اگر زکات این گندم را نداده باشد ایشان می گوید بیع باطل است ونافذ نیست، خلافا للسید السیستانی که می گوید بیع نافذ است و تکلیف شمای مشتری است که اگر بایع زکات این را ندهد شما بدهید، ولی بیع صحیح است، آقای خوئی می فرمود نخیر بیع صحیح نیست. ولکن اگر شک بکنیم که او اول زکات این مال را داد بعد آمد این مال را فروخت اصالة الصحة جاری می کنیم، چرا؟ فرموده برای اینکه او ولایت دارد بر بیع این مال به اینکه اول برود زکات آن را بدهد بعد بیاید آن را بفروشد، ولایت دارد دیگر، ما شک نداریم در ولایت او، شک نداریم در قابلیت او، و شک نداریم در قابیلت مورد که بعد از اداء زکات قابل است این گندم فروخته شود. ولذا ایشان در کتاب الزکاة گفته اشکالی ندارد اصالة الصحة جاری می کنیم.

خب ما نحن فیه هم همین است دیگر، این زن که قابل ازدواج است، این مرد هم که مشکلی ندارد، خب شک می کنیم شرط صحت ازدواج که اذن همسر اول است تحصیل شد یا نشد، خب ارتکاز هم که مساعد است با همین، لذا فرزند این آقا احکام زن پدر را بار نمی کند بر این دختر جوان؟ می گوید خب پدرم رفت ازدواج کرد دیگر. کسی می گوید شاید صحیح نباشد؟ می گوید هر کی ازدواج کند شما می گوئید شاید صحیح نباشد؟ ما مأمور نیستیم که تجسس کنیم در اعمال دیگران، بالاخره ازدواج کرده انشاء الله صحیح است حکم زن بابا بر آن بار می شود، نمی تواند این پسر با او ازدواج کند و از طرف دیگر می تواند به او نگاه کند از باب زن پدر.

ولکن در دادگاه اگر آن همسر اول معترض بود و این مرد گفت نخیر او که می گوید من اذن ندادم درست نیست او اذن داد، این مرد را ملزم به اثبات می دانند.

حالا بیان اول این بود که مدعی ولو قولش موافق اصل است ولی چون ملزم به اثبات است مدعی است. ببان دوم این بود که نه، عند التنازع وقتی همسر اول می گوید من اذن ندادم شخص ثالث هم ولو در غیر باب قضاء دیگر ثابت نیست بتواند اصالة الصحة جاری کند.

سؤال وجواب: حالا امر ازدواج شدید است احتیاط می کنند و باید احتیاط کنند یک بحث است، اما ایا می رود با او دست می دهد و می گوید شما زن پدر من هستی، می رود با او روبوسی می کند در حالی که همسر اول پدرش آنجا ایستاده، می گوید آقازاده! بابای شما ما را که گول زد با ما ازدواج کرد بعد آمده دختر خواهر ما را هم بدون اذن ما گرفته، من شکایت این را پیش خدا می برم بعدش هم پیش قاضی، آیا در اینجا سیره است که این آقازاده می گوید من مأمور به ظاهرم، من چه می دانم تو راست می گوئی یا پدرم، من می گویم انشاء الله صحیح است، نه این ثابت نیست.

یا در همان مثالی که دختری و پسری ازدواج کردند، اگر این دختر انکار کند بگوید من در زمان عقد بالغه رشیده نبودم. شخصی که به این صحنه نگاه می کند چون مقام تنازع است بحث مدعی و منکر فعلا نمی کنیم، حتی در باب تنازع که یکی منکر است معلوم نیست سیره بر اصالة الصحة باشد، وقتی که ایشان می گوید من بالغه رشیده نبودم من شک دارم در اینکه او صلاحیت عقد داشته است در آن زمان.

این محصل مطالبی است که ما در دوره قبل گفتیم با توضیحی که الان دادیم.

ولکن الانصاف این است که احراز سیره در خیلی از این مواردِ شک در قابلیت مشکل است و دونه خرط القتاد.

ما مثل آقای خوئی سخت گیری صد در صد نمی کنیم، در قابلیت مورد اگر شک بکنیم، مثلا نمی دانیم این مایعی که خرید و فروش کردند خل است یا خمر، حالا ثمن هم مشخص است ده هزار تومان، اما نمی دانیم مبیع خل است یا خمر، بعید نیست اگر تنازعی نباشد آثار صحت را بار کنند و بگویند آن ده هزار تومان ملک بایع است. ما چه می دانیم مبیع خمر است یا خل؟ بایع ید هم ندارد که بگوئید قاعده ید جاری است. نخیر، به ما می گوید برو از این مشتری ده هزار تومان را بگیر من از او طلب دارم آن را بابت طلب خودت از من بردار، شما هم می روید آن ده هزار تومان را می گیرید، حالا مبیع خمر است یا خل است من چه می دانم.

بله اگر یک خلی هست و یک خمری است معین، نمی دانم بیع بر این خل واقع شد یا بر آن خمر، اصالة الصحة ثابت نمی کند که بیع بر این خل واقع شد، این لازم عقلی اصالة الصحة است. بحث ما در آن پول است که اصالة الصحة می گوید آن ده هزار تومان ملک بایع است. تعیین نمی شود که مبیع خل است، این لازم عقلی اصالة الصحة است، ولکن حکم به صحت این عقد می شود.

ما در این مورد که آقای خوئی فرموده اصالة الصحة جاری نیست که در کلام محقق کرکی هم بود این را قبول نداریم.

اما از آن طرف اینکه مشهور و منهم الشیخ الاعظم و السید الامام و السید السیستانی اصالة الصحة را جاری کرده اند در فرض شک در قابلیت فاعل مطلقا، آن هم واقعا احراز سیره برای ما مشکل است. من نمی دانم این کسی که نماز بر میت می خواند صبی است یا بالغ، یک وقت ولی المیت او را گذاشت، خب اصالة الصحة در فعل تسبیبی ولی المیت جاری می کنم، اما یک وقت نه، زلزله زده های کرمانشاه هستند، کسی سرپرست ندارد آنجا، ولی المیت آنجا نیست، تعدادی جنازه آنجا هست هر کسی تبرعا می رود نماز می خواند، من نمی دانم این کسی که نماز خواند بر این میت کودک است بالغ است شیعی است سنی است، ولی میت شیعه است، میت سنی را بگذار نمازش را هم هم مسلک خودش بخواند، چهار تکبیر می گوید، اما این میت شیعی است، اما این آقا که نماز می خواند قیافه اش مشخص نیست که شیعی است یا سنی است صبی اس یا بالغ است، کی احراز می کنیم اصالة الصحة را؟

یا دو نفر عقد ازدواج بسته اند، نمی دانیم اینها در حد سن ازدواج هستند، بالغ و بالغه هستند، رشید و رشیده هستند یا نیستند، اگر بعد از بلوغ اثار صحت ازدواج را خودشان بار کنند، او بحث دیگری است حالت اقرار پیدا می کند، اما اگر نه هنور هم شک دارم در بلوغ این دو، آیا اینجا هم بیایم بگوید که باید آثار صحت را بار کنم؟ حالا اینکه می گوئید در امر فروج احتیاط این است که تا وقتی که احراز بطلان نکرده ایم یک وقت نرویم از این دختر خواستگاری کنیم این بحث دیگری است، اما آثار عقد صحیح را بار کنم؟

فرض کند این شخص ثالث پدر این پسر است، می گوید من نمی دانم پسرم بالغ شده است یا نشده است، خب بلوغ که فقط به سن نیست که من شناسنامه او را ببینیم، نبات شعر خشن و احتلام، من چه می دانم. حالا آمده ازدوج کرده با یک دختری که او هم معلوم نیست که به سن بلوغ رسیده است یا نه، آیا این پدر دست می دهد با آن دختر و با او روبوسی می کند از باب اینکه عروسش هست؟ معذریت را هم باید حساب کنید. می گوید من نمی دانم اینها صلاحیت ازدواج دارند یا ندارند.

بله بعد از احراز بلوغ آثار عقد را بار کنند اصالة الصحة جاری می شود به لحاظ اینکه اقرارشان بعد از بلوغ نافذ است، ولی حالا فرض کنیم قبل از بلوغ.

خب این در فرضی که شک در بلوغ هر دو داریم، اگر شک در بلوغ یک طرف داریم آن هم همین است، من چه می دانم، شاید این دختر خانم نابالغ است این پسر رفت با او عقد کرد، هنوز که بالغ نشده تا بگوئیم آثار صحت عقد را خودش بار کرده بر عقد خودش. خب ما بگوئیم عقد او صحیح است؟ من چه می دانم.

و اینکه می گفتیم در دادگاه اگر انکار بکند اصالة الصحة ساقط می شود، حالا اگر انکار نکرد و شک کرد، همسر اول گفت من شک دارم اذن دادم در ازدواج این مرد با دختر خواهرم یا نه، شما اینجا چه می گوئید؟ شما می گوئید اگر انکار بکند اصالة الصحة ساقط می شود، در حالی که اگر شک هم بکند آن قاضی آن طرفی را که مدعی اذن است ملزم به اثبات می داند. پس اینطور نیست که بگوئیم چون یک طرف انکار کرده است لذا اصالة الصحة ساقط شده است، بلکه اگر شک هم بکند باز مدعی را کسی می دانیم که ادعاء اذن می کند، واین طرف که می گوید شک دارم در اذن او می شود مدعی علیه و منکر، مگر نمی شود یک طرف دعوا شک داشته باشد، اینکه درست نیست بگوئیم چون یک طرف دعوا شک دارد پس اصلا نوبت به ترافع نمی رسد. شما شک دارید که این بدهکار قرضش را داد یا نداد، آیا نمی توانید بروید دادگاه بگوئید آقای قاضی ایشان به من بدهکار است و شک دارم قرضش را داد یا نداد، خودش می گوید دادم، شما شکایت می کنید می گوئید بیاید ثابت کند که قرضش را داده است. این همسر اول یا این دختر پدر هم می گوید آقای قاضی بیاید ثابت کند من اذن دادم.

پس در این بیان هم که ما گفتیم اگر احد الطرفین انکار بکند آنوقت اصالة الصحة ساقط می شود، نخیر، برای تشخص مدعی و منکر می بینیم نیاز به انکار نیست، بلکه اگر شک هم بکند آن کسی که حق اذن دارد و بگوید شک دارم اذن دادم یا ندادم، یا آن دختر بگوید شک دارم در هنگام عقد بالغ بودم یا نبودم، قولش در دادگاه مسموع است. لذا در آن مثال که دختر می گوید شک دارم وقتی عقد ازدواج با این پسر بستیم بالغ بودم یا نبودم، شاید کودک بودم آمد مرا فریب داد گفت بیا عقد ازدواج بخوانیم، چون من پدر نداشتم اذن پدر نمی خواست، خواست مرا جا بزند به عنوان دختر بالغه رشیده ولی من شک دارم بالغه رشیده بودم، شک دارم، آیا قاضی می گوید حکم به صحت این عقد می شود؟ کدام قاضی می تواند این حرف را می زند؟

پس نمی شود بگوئیم در فرضی که انکار می کند این دختر بلوغ و رشد خودش را آنوقت مسئله عوض می شود، نه، در فرضی هم که شک بکند در نزد قاضی آن پسر ملزم به اثبات است.

در غیر باب قضاء هم انصاف این است که عقلاء اصالة الصحة را یا جاری نمی کنند در این مورد یا مشکوک است جریانش، آخه شاید این دختر بچه است. بله اگر بالغ شد آثار عقد صحیح را بار کرد حرفی نیست، ولی فعلا شاید دختر بچه باشد. بله خودش چیزی نگفت ولی من شک دارم، محرز نیست عقلاء اصالة الصحة جاری کنند.

ولذا انصاف این است که بین شک در قابلیت فاعل و بین شک در قالبیت مورد باید تفصیل داد. در شک در قابلیت مورد بعید نیست آثار صحت عقد را بار می کنیم، ولی ثابت نمی شود که مورد ما یصح بیعه هست. آن ثمن که مشکلی ندارد، حکم می کنیم که ثمن مال این بایع است، حالا مثمن خل است یا خمر خودشان می دانند، ما نمی گوئیم حتما خل است، چون این لازم عقلی اصالة الصحة است. اما در شک در قابلیت فاعل ما این مثالهایی را که بررسی کردیم دیدیم انصاف این است که اصرار به اینکه سیره عقلائیه بر جریان اصالة الصحة است در موارد شک در قابلیت فاعل کما کنا نصر علیه فی الدورة السابقة و اول درس هم همینجور پیش آمدیم، ما برایمان تأمل حاصل شد. البته جریان اصالة الصحة موافق مشهور است، ما آن مطالبی که در دوره قبل می گفتیم عرض کردم دیدم آقای سیستانی هم فرموده اند، پس قابل گفتن هست ولی ما جزم پیدا نمی کنیم. بله در آن مثال اذن همسر اول او خارج است از بحث، او شک در قابلیت فاعل یا قابلیت مورد نیست، آنجا ما بعید نمی دانیم که اصالة الصحة جاری می شود، مگر این که آن همسر اول انکار بکند اذن را، یا اگر شک هم دارد قاضی می گوید من این شوهر را ملزم می دانم به اینکه اثبات کند که تو اذن دادی. اما اگر نه، نه رفته اند پیش قاضی و نه همسر اول انکار کرده است اذنش را، من دارم می بینم که یک مردی یا یک دختری ازدواج کرده و بعد هم فهمیده ام که دختر خواهر همسر اولش هست، بله بعید نیست من آثار صحت را بر او بار کنم. این مقدار بعید نیست.

هذا تمام الکلام فی هذا البحث.

یقع الکلام فی الجهة السابعة که مرحوم شیخ فرموده در دوران امر بین صحت تأهلیه وصحت فعلیه، اثبات صحت فعلیه نمی توان کرد. ولو در دوران امر بین صحت و فساد اصالة الصحة جاری است، اما در دوران امر بین صحت تأهلیه و صحت فعلیه، مثل اینکه بیع فضولی اس صحیح تأهلی است اما نمی دانم صحیح فعلی هم هست وأجازه المالک أم لا، اینجا اصالة الصحة اثبات صحت فعلیه نمی کند. تأمل بفرمائید انشاء الله تا فردا.

سؤال وجواب: مورد قابل است، فقط شرط صحت ازدواج تحصیل رضایت همسر اول است.